

Reconsider the role of the Quraysh tribes in gaining power by
emphasizing the conquest of Mecca to Saqifa

*roohollah Samadi*¹

Received: 2021/10/09 | Accepted: 2022/01/08

(DOI): [10.22034/SKH.2022.10854.1205](https://doi.org/10.22034/SKH.2022.10854.1205)

Abstract

Original Article

P 7 - 28

After the conquest of Mecca and the defeat against the Prophet (PBUH), the Quraysh tribes changed their political approach in order to regain power. This change in the way they function within the Islamic society, especially in the period from the conquest of Mecca to the Saqifa, can be discussed. This article is responsible for examining the political situation of the Quraysh and the events that took place at this point in history. Despite the fact that the discussion of the events after the death of the Prophet (pbuh) is influenced by many backgrounds, including even the period before the resurrection, this period of history when the Quraysh were forced to accompany and surrender to the Prophet (pbuh) is a turning point in the history of Islam whose events had a direct impact on the fate of the Islamic Ummah. A careful analysis of this part of the early history of Islam reveals the hidden angles of the Quraysh's extensive and group efforts to regain power this time under the guise of Islam. The method of this research, which is done after using the library resources, will be descriptive-analytical.

Keywords: Quraysh, Caliphate, Prophet, BaniHashim. Saqifa.

¹-PhD student, History of Ahl al-Bayt (AS), Al-Mustafa Al-Alamiyah Society/ roohollahs05@gmail.com



باز کاوی نقش قبایل قریش برای کسب قدرت با تأکید بر جریانات فتح مکه تا سقیفه

روح الله صمدی^۱

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22034/SKH.2021.11249.1224

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۷ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۸

نوع مقاله: علمی پژوهشی

ص: ۲۸/۷

چکیده

قبایل قریش پس از فتح مکه و شکست برابر پیامبر (ص) برای بازیابی قدرت به تغییر رویکرد سیاسی دست زدند. این تغییر در عملکرد آنان در جامعه اسلامی به ویژه از فتح مکه تا جریان سقیفه قابل بحث و بررسی است. این نوشتار بررسی شرایط سیاسی قریش و اتفاقاتی را که در این دوره روی داده است عهده دار است. با وجود اینکه بحث از وقایع پس از رحلت پیامبر (ص) از پیش زمینه های فراوانی (حتی از دوران پیش از بعثت) اثر پذیر است، دوره پیروی اجباری قریش از پیامبر (ص) در تاریخ اسلام نقطه عطفی است که در سرنوشت امت اسلامی اثر مستقیم نهاد. واکاوی دقیق این بخش از تاریخ صدر اسلام آشکارکننده زوایای پنهان تلاش های گسترده و گروهی قریش برای کسب دوباره قدرت در پوشش دین اسلام است. روش این تحقیق با بهره گیری از منابع کتابخانه ای، توصیفی-تحلیلی خواهد بود.

واژه گان کلیدی: قریش، خلافت، پیامبر(ص)، بنی هاشم، سقیفه.

۱- دانشجوی دکتری تاریخ اهل بیت(ع) مجتمع تاریخ سیره، تمدن اسلامی، جامعه المصطفی(ص) قم، ایران

.roohollahs05@gmail.com



مقدمه

قبیله قریش پس از ماجرای فتح مکه در سال هشتم هجری، دست از اقدامات کلان اعتراضی نسبت به خواسته‌ها و دستورات پیامبر (ص) برداشت. به گونه‌ای که در آغاز به نظر می‌رسید خطر قریش پس از شکست در مکه برای همیشه از بین رفته است؛ اما پس از رحلت پیامبر (ص) باز هم بنی‌هاشم از خلافت بازماندند. حتی بیشتر معترضین به سقیفه نیز پس از مدتی به تصمیم جمعی قریش گردن نهاده و با خلیفه اول بیعت کردند. این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی بدین سؤال پاسخ خواهد داد که فعالیت‌های قریش پس از جریان فتح مکه چگونه در فراهم‌سازی شرایط و زمینه‌ها برای کسب دوباره قدرت با عنوان «خلافت اسلامی» نقش‌آفرینی کرد.

تحقیق در این زمینه باعث روشن شدن زوایای پنهان تلاش مخفیانه قریش برای کسب خلافت خواهد شد. حال آنکه در منابع تاریخی در بیشتر موارد از صحبت در این زمینه چشم‌پوشی شده است. همچنین یافته‌های این نوشتار موجب خواهد شد تا وقایع تاریخ صدر اسلام به‌ویژه جریان خلافت در انحصار شخصیت‌هایی نظیر خلفای سه‌گانه و تصمیم‌های شخصی آنان دیده نشود؛ بلکه گروه‌های زیادی از قریش و حتی مردم انصار در مدینه نیز به چالش کشیده شوند؛ چراکه در این اتفاقات همان قدر یا حتی بیشتر دخالت داشته‌اند.

پیشینه تحقیق

در این بحث به دو گونه تحقیقات باید توجه شود. نوع اول تحقیقات فقط به بحث از تاریخ قریش بسنده کرده‌اند؛ همچون کتاب *القریش من القبیله إلى الدوله المکزیه* اثر خلیل عبدالکریم و کتاب *تاریخ قریش اثر حسین مونس*. این آثار باوجود اطلاعات گسترده، تحلیل تاریخی دقیقی پیرامون خلافت پیامبر (ص) نداشته و صرفاً نقل تاریخ هستند. اما در تحقیقات نوع دوم، آثار تحلیلی‌تری جای گرفته است. آثاری همچون کتاب *نزاع رهبری در جاهلیت و اسلام* اثر عبدالرحیم فنوت و مقالات «نقش قبیله قریش در دور کردن حضرت علی (ع) از خلافت اسلامی» اثر علی‌اکبر عباسی، «از غدیر تا سقیفه؛ نگاهی به مسئله جانشینی در واپسین ایام زندگانی پیامبر (ص) (با تکیه بر آثار طبری و یعقوبی)» اثر محمد نبی سلیم و سیدعباس وزیری و «جریان‌های فکری سیاسی مسلمانان در سال‌های پایانی عصر رسول خدا (ص) با تأکید بر مسئله جانشینی» اثر حسین قاضی‌خانی. در کتاب *نزاع رهبری در جاهلیت و اسلام* به خوبی

سخن از عجله انصار برای برگزاری سقیفه آمده است؛ اما اینکه چه زمینه‌های تاریخی و چه واکنش‌هایی از قریش به ویژه پس از جریان فتح مکه باعث شد انصار دست به چنین اقدام عجولانه‌ای بزنند، مورد توجه کافی قرار نگرفته است. علی اکبر عباسی نیز در مقاله‌اش مطلبی درباره وقایع پس از فتح مکه بیان نکرده است. حال آنکه این برهه از تاریخ را می‌توان مناسب‌ترین فرصت تیره‌های بزرگ قریش برای اتحاد دوباره برابر بنی‌هاشم دانست. به نظر می‌رسد بزرگان قریش در همین دوره پی بردند که کسب حکومت تحت لوای دین اسلام بر تداوم حکومت قبیلگی پیش از اسلام مقدم است. مقاله سوم حاوی مطالبی است که با موضوع نوشتار حاضر بیشترین پیوندها را دارد. اما باوجود بیان مطالب مختصر و سرسته‌ای پیرامون «سپاه اسامه»، «تعجیل انصار در سقیفه» و «یارگیری‌های قریش»، به گفته نگارندگان محترم، لازمه درک فتنه‌های مربوط به جریان خلافت، تحلیل دقیق و جامعی از عملکرد قریش است که گویا نگارندگان، خود را ملزم به بررسی آن ندانسته‌اند؛ مسئله‌ای که تحقیق حاضر بدان می‌پردازد. نتیجه تحقیق پایانی حسین قاضی‌خانی، بررسی کلی جریان‌ها و دسته‌بندی‌های مسلمانان در اواخر عمر پیامبر (ص) بوده که درباره قریش که یکی از این چند جریان است، نکات زیادی ندارد.

مختصری از تاریخچه رویارویی قریش با بنی‌هاشم

قبیله قریش که به فرزندان نضر بن کنانه (از نوادگان حضرت اسماعیل (ع)) اطلاق می‌شد، از تیره‌های فراوانی تشکیل شده است. (ابن حزم، بی‌تا: ۱۲؛ سماعی، ۱۳۸۲ق: ۱۰، ۳۹۹). این تیره‌ها در طول سالیان زیاد، اقتدار سیاسی فرزندان هاشم بن عبد مناف موسوم به «تیره بنی‌هاشم» را برنمی‌تافتند و به مرور زمان و با تلاش گسترده شرایط سیاسی را به یک موازنه و تعادل کشانیدند. پیش از بعثت با تقسیم مناصب مختلف مکه میان هر کدام از تیره‌ها، تقریباً تمام تیره‌های قریش به یک میزان در سرنوشت سیاسی قبیله نقش پیدا کردند. (برای اطلاع بیشتر ر.ک: قنوات، ۱۳۸۹: ۶۹-۷۴) در این میان با نظر بیشتر قریش، بعثت رسول خدا (ص) و اعلام وجوب اطاعت از وی برای از بین بردن این موازنه سیاسی و به سود بنی‌هاشم رخ داده است. در پی همین تفسیر سیاسی از بعثت، تمام تلاش قریش در مقاطع مختلفی از تاریخ در مقابله سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی با پیامبر (ص) صرف شد. این وضعیت تا جریان فتح مکه تداوم یافت. اما قریش با شکست در این جریان به نظر می‌رسید که به صورت کامل در مقابل بنی‌هاشم تسلیم شده باشد که در جریان سقیفه خلاف آن ثابت شد. (طبری، بی‌تا: ۳، ۴۲؛ یعقوبی، بی‌تا: ۲، ۵۸؛ قاضی‌خانی، ۱۳۹۶ش: ۶۷)

تلاش قریش برای کسب خلافت

قریشیان بعد از فتح مکه چاره را در تسلیم شدن برابر پیامبر (ص) دیدند و از مقاومت دست برداشتند. اما این عقب‌نشینی استراتژیک برای قریش فقط برای وقفه‌ای کوتاه در جریان مخالفت‌ها و دشمنی‌های‌شان بود که ضمن تجدید قوا، به انجام فعالیت‌های علنی و گاه اقدامات سری همت گمارند. می‌توان این فعالیت‌ها را در عناوین ذیل خلاصه نمود:

حمایت ظاهری از سیاست‌های پیامبر (ص)

بعد از فتح مکه قریشیان به‌ویژه قریش طلیق^۲ بر آن شدند تا دست از مخالفت‌های علنی و آشکار با تصمیم‌ها و سیاست‌های پیامبر (ص) بردارند و از هرگونه عملی که موجب حساسیت مسلمانان می‌شود، بپرهیزند. با استناد به برخی شواهد و قرائن، آنانی که تا پیش از آن از تخریب شخصیتی، آزار و اذیت، تصمیم به ترور و صف‌آرایی نظامی دریغ نکرده بودند، با این رویکرد جدیدشان در موارد فراوان، سعی کردند تا خود را همراه و هم‌عقیده با سایر مسلمانان نشان داده و از اقتدار و آینده درخشانی که برای اسلام قابل تصور بود، نیز محروم نشوند.

برای نمونه در جریان حجة‌الوداع و غدیر خم کم‌ترین ندای اعتراض علنی از جانب قریش به تصمیم مهم پیامبر (ص) پیرامون تعیین خلیفه به گوش نرسید و همگی چنان رفتار کردند گویی از عمق جان با این تصمیم حیاتی پیامبر (ص) موافق بودند. غیر از اعتراض فردی به نام «نعمان بن حارث فهری» که ورای تردیدها در وقوع اصل ماجرا، اعتراض وی بیشتر به یک اعتراض شخصی شباهت داشت که نتیجه احساسات درونی وی بود و به نظر نمی‌رسید عملکرد وی بازتاب سیاست‌های جماعت قریشیان بوده باشد؛ زیرا این عملکرد توسط دیگر افراد قریشی همراهی نشد (طبرسی، ۱۴۱۵ق: ۱۰، ۱۱۹؛ احتشامی‌نیا؛ علی‌مرادی، ۱۳۹۶)

به نظر می‌رسد اطمینان ناکافی پیامبر (ص) به چگونگی واکنش قریشیان به انتخاب جانشین، او را از این عمل باز می‌داشت که خداوند ضمن دستور اکید به ابلاغ آن -يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ...، مصون ماندن او از جانب منافقان قریش را نیز با عبارت -وَاللَّهُ يُعَصِّمُكَ مِنَ النَّاسِ در

۲- طلقاء در اصطلاح به کسانی که از روی ناچاری با اجبار و اکراه به اسلام گرویدند و عموماً اهل مکه بودند گفته می‌شود. این افراد پس از فتح مکه مسلمان شدند و سپس رسول خدا (ص) آنها را آزاد کرد. آنان مستحق مجازات بودند اما پیامبر (ص) آزادشان کرده به بردگی نگرفت. (مقریزی، بی‌تا: ۸، ۳۸۸)

همان آیه اعلام می‌دارد. (مائده، ۶۷) در واقع این سؤال مطرح است که اگر قریش حقیقتاً آن گونه که نسبت به تصمیم پیامبر (ص) اقبال نشان دادند بدان راضی بودند، دیگر چه دلیلی برای به تأخیر انداختن این تصمیم بود؟ چرا خداوند باید خطر «الناس» را از پیامبر (ص) دور می‌کرد حال آن که مردم با وی مخالفتی نداشتند؟ بنابراین با توجه به اینکه بیشترین مخالفت‌ها نسبت به جانشین مورد نظر پیامبر (ص) از جانب قریش ابراز می‌شد، می‌توان اذعان کرد که تعبیر «الناس» در این آیه به قریش بازمی‌گردد.

نکته قابل توجه دیگر آنکه جریان غدیر فی‌البداهه رخ نداد تا قریشیان با یک تصمیم تازه روبه‌رو شده باشند و احیاناً دچار حیرت و سردرگمی قرار بگیرند؛ بلکه از رفتار قریشیان هویدا بود که چنین اتفاقاتی را پیش‌بینی کرده بودند و به همین دلیل با کمال متانت و آرامش و به دور از هر گونه آشوب و بلوایی با این صحنه کنار آمدند. حتی از جملات آنان نظیر عبارت «أَصَبَحَتَ مَوْلَايَ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» (رازی، ۱۴۲۰ق: ۱۲، ۴۰۱؛ خطیب بغدادی، بی‌تا: ۸، ۲۸۹) نیز می‌توان عدم سرگردانی آنان را دریافت. بیعت عمده حجاج در آن واقعه با امام علی (ع) که تا حدود ده هزار نفر شمرده شده، گواه دیگری برای این مطلب است. (برای اطلاع بیشتر در این باره نک: امام، ۱۳۸۶). از آنجا که جمع زیادی از قریش با تداوم برتری بنی‌هاشم بر آنان مخالف بودند (قاضی‌خانی، ۱۳۹۶ش: ۶۶ و ۶۹) و با توجه به استقبال آنان از تصمیم پیامبر (ص) در غدیر، می‌توان گفت قریش در این جریان به همراهی و حمایت از رسول خدا (ص) تظاهر نمود.

نمونه دیگری که می‌توان در این بحث بدان اشاره کرد، وقایع غزوه حنین و حواشی آن است. ماجرا از این قرار بود که در مراحل آغازین این جنگ، قبیله هوازن با یک شیخون، سپاه اسلام را متفرق ساخت؛ بگونه‌ای که عده قلیلی از مسلمانان در کنار پیامبر (ص) باقی ماندند. در این میان نومسلمانان همچون ابوسفیان از این حادثه ابراز خرسندی کرده و منتظر شکست پیامبر (ص) و مسلمانان بودند. ناگهان فردی به نام «شیبه بن عثمان» از تیره بنی‌عبدالدار قریش از فرصت استفاده کرد و قصد کرد پیامبر (ص) را ترور کند تا هم از دست پیامبر (ص) و تعلیم اسلام راحت شوند و هم انتقام کشته شدن پدرش را که در جنگ احد به دست امام علی (ع) به قتل رسید از بنی‌هاشم گرفته باشد. (ابن‌هشام، ۴۱۰ق: ۴، ۸۸). گویا طی یک معجزه از جانب پیامبر (ص) شیبه از این تصمیم دست کشیده و به یاری پیامبر (ص) شتافت. (واقعی، ۱۴۰۴ق: ۳، ۹۱۰) و رای بحث از جنبه‌های اعجاز‌آمیز غزوات پیامبر (ص) شاید نکته‌هایی در این روایت تاریخی نهفته باشد که ذکر آن ضمن عنوان این بحث خالی از فایده نیست.

به نظر می‌رسد در این کارزار با توجه به این که شیبهٔ اعلام می‌کند «الْيَوْمَ أَقْتُلُ مُحَمَّدًا» و سپس از این کار دست می‌کشد، معجزه مذکور را به تنهایی نمی‌توان مانع از تصمیم شیبهٔ معرفی کرد. (ابن اثیر، ۱۴۳۳ق: ۵۵۷) زیرا اولاً، منابع تاریخی از ذکر موارد مشابه از جانب سایر قریشیان در این جنگ سخنی به میان نیاورده‌اند. به عبارتی اگر شرایط به صورت مناسب برای انتقام‌جویی قریش فراهم بوده و قریش نیز کماکان به مخالفت آشکار با پیامبر (ص) معتقد بود، فرض غیر معقولی به نظر می‌رسد اگر از این فرصتِ درخور استفاده نکرده باشند. زیرا کینه و خصومت سایر قریشیان با پیامبر (ص) و اسلام را اگر از کینه شیبهٔ بیشتر تصور نکنیم کمتر نبوده است. بنابراین با توجه به اوضاع نابسامان لشکر اسلام در ابتدای غزوه حنین و عدم اقدام قریشیان برای ترور پیامبر می‌توان تصور کرد که اساساً قریش حذف پیامبر (ص) در آن برهه از تاریخ را مطابق منافع خود نمی‌دید. کما اینکه در همان لحظات سرنوشت‌ساز نبرد حنین، «صفوان بن امیه» از قریش طلیق، رهبری پیامبر (ص) که یک قریشی است را در قیاس بر رهبری افراد دیگر قبایل مانند هوازن مقدم می‌دارد. (طبری، بی تا: ۳، ۷۴)

ثانیاً، صرف کشته شدن پیامبر (ص) در این جنگ توسط قبیله هوازن اگرچه برای قریشیان خوشایند بود، (زیرا نه تنها به خیانت متهم نمی‌شدند بلکه اقتدار از دست رفته مکه را نیز بازپس می‌گرفتند) لکن پیروزی پیامبر (ص) هم بی‌فایده نبود. بلکه شاید منافع پیروزی اسلام در این جنگ برای قریش به مراتب بیشتر بوده است. قریش پیش از اسلام بیشترین منفعتی که از سلطه بر مکه می‌برد، حضور حجاج به ویژه در ایام حج و بازارهای مکه بود و در سایر روزهای سال درآمد آن‌چنانی برای قریش نداشت. اما وضعیت در حال حاضر کاملاً متفاوت بود. اسلام دیگر به یک دولت و حکومت سیاسی بدل گشته بود که بر بیشتر نقاط حجاز تسلط داشت و منافع مالی‌اش به جمع‌آوری زکات و مالیات از قلمروهای تحت سلطه‌اش گسترش یافته بود.

در گزارش‌های تاریخی، دستور به جمع‌آوری زکات و لیستی از مأمورین زکات توسط پیامبر (ص) اولین بار بعد از فتح مکه تقریباً یک ماه بعد از پایان غائله حنین منتشر شد. به عبارت دیگر، گویا بعد از فتح مکه، صحبت‌هایی مبنی بر جمع‌آوری زکات میان پیامبر (ص) و صحابه بوده است که جریان حنین و فتنه هوازن به پیامبر (ص) فرصت صدور چنین دستوری نداد. ولی بعد از استقرار کامل پیامبر (ص) در مدینه و پیروزی بر قبیله هوازن، دیری نگذشت که پیامبر (ص) فرمانش را صادر کرد. (ابن سعد، ۱۴۲۱ق: ۲، ۱۴۷؛ مرتضی عاملی، ۱۴۲۸ق: ۲۶، ۱۴۲) طی یک محاسبه ساده توسط قریش، کشته شدن یا نشدن پیامبر (ص) در جنگ حنین برای قریش مانند

یک معامله «بُرد بُرد» بود؛ البته به شرط اینکه قاتل، از سربازان پیامبر (ص) نباشد. با توجه به مطالب فوق، چندان بعید نمی‌نماید اگر گفته شود در اینکه شیبه از کشتن پیامبر (ص) صرف نظر کرد، قریشیان نیز بی‌تأثیر نبوده باشند تا بلکه از این طریق آینده سیاسی اقتصادی خود را تضمین کرده باشند. حتی اگر چنین نباشد باز هم عدم اقدام قریشیان حاضر در جنگ به قتل پیامبر (ص) در این فرصت مغتنم، خود مطلبی درخور توجه است. با تمام این تفاسیر، جنبه اعجاز و مسائل معنوی این روایت نیز مسئله‌ای انکارناپذیر خواهد بود.

متحد ساختن قریش طلیق و مهاجر

یکی از دقیق‌ترین عملیات‌هایی که قریش در این برهه از تاریخ بدان اهتمام داشت، ایجاد اتحاد و هم‌فکری میان گروه‌های مخالف بنی‌هاشم بود. به تعبیر صحیح‌تر، قریش به بازگشت اوضاع به سال‌های قبل از اسلام مایل بود و طوایف قریشی ائتلافی تقریباً همه‌جانبه برابر بنی‌هاشم و حامیان پیامبر (ص) بنا نهادند.

قریش در یک دوره، تقابلی به نام حلف‌المطیبین و حلف‌الاحلاف را که پدران‌شان به وجود آورده بودند، به تقابل تیره‌های بنی‌هاشم در کنار بنی‌مطلب در مقابل با سایر تیره‌ها تغییر داده بودند. (ابن حبیب بغدادی، بی‌تا: ۱۶۶؛ منتظری مقدم، ۱۳۸۲ش: ۱۷۴) با ظهور اسلام جامعه به سمت کاهش تعصب‌های جاهلی و تأثیر آن بر برتری‌های اجتماعی می‌رفت. اما تعصب‌ها به کلی نبود نشده بود. با پیوستن سایر قریشیان به جبهه مسلمانان، این تعصبات می‌توانست همچون آتش زیر خاکستر بار دیگر شعله‌ور شده و عصب، نسب و حسب به مهم‌ترین ملاک برتری برای جامعه مسلمانان تبدیل شود.

تنها تفاوتی که وجود داشت این بود که این بار هر دو گروه طلیق و مهاجر برای رسیدن به قدرت، به دو عنصر نیاز مبرم داشتند. اولاً آوازه نیک که از میان دو گروه فوق، طلیق نسبتاً از آن بی‌بهره بود. ننگ عنوان «طلیق» حتی تا مدت‌ها بر پیشانی‌شان باقی ماند و همواره آنان را آزار می‌داد. جملات امیرالمومنین (ع) خطاب به معاویه «وَأَعْلَمُ يَا مُعَاوِيَةَ أَنَّكَ مِنَ الطُّلُقَاءِ الَّذِينَ لَا تَجِلُّ لَهُمُ الخِلَافَةُ» یا «لَا المُهَاجِرُ كَالطُّلِيقِ» گواه شیوع تفکر ناشایستگی طلقاً برای کسب خلافت در جامعه است. همچنین مسلمانان دیگر نظیر مسور بن مخرمه برای تحقیر و ظاهری جلوه دادن اسلام آنان، از این الفاظ استفاده می‌کردند. (دینوری، ۱۴۱۰ق: ۱، ۱۱۴ و ۱۱۹؛ نهج‌البلاغه، نامه ۱۷) طلقاً تمام تلاش‌شان را برای نابودی اسلام به خدمت گرفته بودند و در این

راه از جان و مال شان مایه می گذاشتند و سرانجام زمانی که چاره‌ای جز تسلیم نداشتند مسلمان شدند. خلافت آنان نمی‌توانست حتی مورد قبول سایر اعراب قرار بگیرد.

عنصر دوم امکانات مالی بود. مسلمانان اولیه، پس از مهاجرت از نظر اقتصادی دچار مشکلات فراوان شدند و برعکس، طلیق که همواره در مکه مستقر بودند و حساب مال و اموال شان را در اختیار داشتند، هیچ‌گاه دچار مضیقه اقتصادی چشمگیری نشده بودند. ضمن اینکه مکیان کماکان از داشتن نیروهای زبده نظامی بهره می‌بردند. فرماندهی بخش اعظم سپاه مسلمانان در جنگ‌های ارتداد توسط امثال یزید بن ابوسفیان، خالد بن اسید بن ابی العاص و خالد بن سعید از بنی‌امیه و خالد بن ولید، عکرمه بن ابی جهل و مهاجر بن ابی‌امیه از بنی‌مخزوم گواه روشنی بر این مدعاست. (مقریزی، ۱۳۷۰: ۸۲-۸۳؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق: ۲، ۴۹۴-۴۹۵) بنابراین هر دو گروه پس از درک این مطلب که تنها راه پیروزی بر بنی‌هاشم و سایر مخالفان، همکاری دوجانبه این دو گروه است باید چنین ائتلافی را شکل می‌دادند. (قاضی‌خانی، ۱۳۹۶ش: ۶۴)

۱- نابودی سوء پیشینه

قریش را می‌توان بزرگترین دشمنان پیامبر (ص) دانست که با پیروزی بر آنها راه گسترش اسلام نیز هموار شد. به عقیده مسلمانان، قریش با آن همه سابقه عداوت و کینه نمی‌توانست به راحتی از عملکرد خود دفاع کند، چه رسد که سودای قدرت داشته باشد. قریش نیز این را به نیکی درک کرده بود. بنابراین، آنان سعی کردند باوجود میل باطنی‌شان اوامر پیامبر (ص) را اطاعت نموده تا از بدنامی پیش از اسلام‌شان رهایی یابند.

ابوسفیان که سردمدار دشمنی با اسلام بود، در این برهه از تاریخ به دو فعالیت بزرگ دست زد. او ابتدا با حضور در نبردهای مسلمانان، فضیلت جهاد را به سوابق سیاسی خود افزود. بنا به گزارش تاریخ حتی در غزوه طائف به مقام جان‌بازی هم نایل آمد. (بالذری، ۱۴۱۷ق: ۵، ۸؛ ابن‌حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ۳، ۳۳۴) جمع‌آوری صدقات و زکات از مسیحیان نجران، نیز یکی دیگر از عملکردهای مهم ابوسفیان در جهت ترمیم چهره مخدوش شده سیاسی‌اش میان مسلمانان بود. (بالذری، ۱۴۱۷ق: ۱، ۵۳۰)

خالد بن ولید هم از جمله کسانی بود که مواضع کاملاً متفاوتی نسبت به مسلمانان اتخاذ می‌کرد. اما بعد از گرویدن به دین اسلام در جنگ‌های مته، حنین و تبوک به فرماندهی قسمتی از سپاه مسلمانان پرداخت. (واقعی، ۱۴۰۴ق: ۲، ۷۶۳؛ ابن‌هشام، ۱۴۱۰ق: ۴، ۱۰۰؛ واقعی،

۱۴۰۴ق: ۳، ۱۰۲۵) خالد از جانب پیامبر (ص) بارها مأمور دعوت قبایل مختلف نظیر بنی جذیمه، بنی حارث و یمن به اسلام شد و با تمام تفصیلی که در کتب تاریخی آمده است، سفرهای تبلیغی وی به این مناطق جزئی از کارنامه سیاسی وی بعد از مسلمان شدن محسوب می‌گردد. (همان، ۸۷۵ و ۸۸۳؛ طبری، بی‌تا: ۳، ۱۳۱-۱۳۲)

یکی دیگر از رهبران سرسخت قریش، عکرمه بن ابی‌جهل است. او نیز در راستای خوش‌نام کردن خود دست به اقداماتی زد. او اولاً سعی کرد تا از نظر مالی و اقتصادی برای اسلام هزینه کند و در اقدام دیگرش جمع‌آوری صدقات قبیله هوازن را عهده‌دار می‌شود. (ابن‌اثیر، ۱۴۳۳ق: ۸۶۳) فعالیت‌هایی که صفوان بن امیه انجام داد نیز در این بخش حائز اهمیت است. وی پس از فتح مکه با سفر به مدینه، دست به یک هجرت صوری زد تا بتواند نامش را در زمره مهاجرین ثبت کند که البته با واکنش پیامبر (ص) «لَا هَجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ» مواجه شد. (همان، ۵۶۸)

اگرچه چندان روشن نیست که آیا خود قریش دست بدین ابتکار زده و داوطلبانه این فعالیت‌ها را انجام داده‌اند یا پس از دریافت دستور پیامبر (ص) از فرصت پیش آمده نهایت استفاده را بردند، ولی به هر حال تنها راه چاره برون‌رفت قریش از چنین بحران سیاسی این بود که تا می‌توانستند گذشته خود را میان مردم به دست فراموشی بسپارند و بسیاری شخصیت‌های قریش نیز در این راه بسیار کوشیدند.

تلاش قریش برای رخنه در صفوف رقبا

از جمله کارهای مهم قریش برای نیل به اهداف‌شان یارگیری از غیر قریشیان و به ویژه رقیبان سرسخت‌شان بود. از این رو با بزرگان قبایل مختلف مناسباتی را برقرار نمودند. شاید بتوان با مروری دقیق به جریان سقیفه به این لابی‌گری قدرتمند قریش و افراد معامله‌گر قبایل دیگر پی برد. برای نمونه، مناسبات قریش با سران اوس و خزرج را می‌توان پیچیده‌ترین لابی‌گری قریش دانست. انصار در دشمنی و رقابت با قریش حتی پیش از اسلام سابقه داشتند و علی‌القاعده نباید هیچ انصاری به ریاست و رهبری یک قریشی راضی باشد؛ چراکه بسیاری قریشیان در طول یک دهه توسط انصار به قتل رسیده بودند و آنان مترصد فرصتی برای تصفیه حساب‌های شخصی بودند. البته در این میان افرادی از انصار همچون زید بن ثابت، عویم بن ساعده و بشیر بن سعد و اشخاص دیگری که ممکن است در تاریخ نامی از آنان نیامده باشد، با تبلیغات زبانی و عملی قریش را با تمام توان یاری می‌رساندند و شائبه همکاری با آنان را تقویت می‌کنند.

کلام و استدلال زید بن ثابت/انصاری در حمایت از ابوبکر «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ نَحْنُ أَنْصَارُهُ وَ إِنَّمَا يَكُونُ الْإِمَامُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ نَحْنُ أَنْصَارُهُ» و واکنش ابوبکر به این جملات «وَوَثَّيْتُمْ قَائِلِكُمْ لَوْ قُلْتُمْ غَيْرَ هَذَا مَا صَلَّحْنَاكُمْ» و بیعت او با ابوبکر و عجیب‌تر، حمایت‌های همه جانبه سه خلیفه اول از او قرائن تردید برانگیزی است برای همان زد و بندهای سیاسی که موجب چنین اتحاد ناموزونی شده است. (ذهبی، ۲۰۰۴م: ۲، ۱۷۳۹-۱۷۴۰؛ ابن اثیر، ۱۴۳۳ق: ۴۲۵)

نقش عویم بن ساعده نیز در موفقیت قریش پس از پیامبر (ص) انکارنشده است. گویا وی در راه مخالفت با قوم و قبیله‌اش و حمایت از قریش و به دلیل اعتراض‌هایش به انتخاب سعد بن عباده از جانب انصار، حتی از جلسه سقیفه اخراج شده بود. (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا: ۶، ۱۹) از این هم که بگذریم، تلاش وی برای کشاندن پای یک قریشی به جلسه، آخرین راهکاری بود که شاید به ذهن وی رسید و چه کسی بهتر از برادر دینی‌اش یعنی شخص عمر بن خطاب! همان قدر که می‌توان به توافقات دو جانبه قریش و چند شخصیت نامبرده با تردید نگریست، به همان اندازه می‌توان نسبت به عملکرد شخصیت سوم یعنی بشیر بن سعد خزرجی در حمایت از قریش با قطعیت بیشتری سخن گفت. زیرا نقش این مهره قریش در شکست رقیب قدرتمند قریش یعنی گروه انصار فوق‌العاده پررنگ‌تر از دیگر افراد است. بشیر بن سعد اولین شخصیت از بزرگان انصار است که دقیقاً زمانی که اوس و خزرج نیاز مبرمی به اتحاد فکری و عملی داشتند، موافق با تصمیم قریشیان دست بیعت با ابوبکر دراز کرد. پیشدستی او در بیعت با مهاجران، سایر انصار را نیز به بیعت واداشت. اشخاصی که در کسب قدرت پس از پیامبر (ص) از خواسته‌های‌شان به اندازه ارزنی کوتاه نیامده بودند (همانند افراد قبیله اوس)، پس از بیعت بشیر خزرجی، دیگر به فکر فرار از دیر بیعت کردن با خلیفه افتادند و نفاق میان اوس و خزرج، ورق را به نفع قریش برگرداند.

همچنین با کمی واقع‌بینی می‌توان به تلاش بسیاری مورخان در کتمان روابط شک برانگیز قریش و شخص بشیر پی برد. آن هم با استفاده از مطالبی چون حسادت و رقابت بشیر با سعد بن عباده! ایجاد ارتباط منطقی میان عملکرد بشیر به ویژه در جریان سقیفه و مسائل شخصی زندگی وی به سختی قابل درک است. چگونه شخصی می‌تواند فقط به خاطر حسادت شخصی، منصب مهمی را که می‌توانست تا سال‌ها در اختیار قبیله و اقوامش قرار بگیرد به راحتی به قبیله رقیب و دشمن دیرینه واگذار کند؟

جالب‌تر آنکه جانشینی سعد بن عباده خواسته قاطبه انصار بود. (ابن سعد، ۱۴۲۱ق: ۳، ۵۶۸؛

ابن اثیر، ۱۴۲۴ق: ۲، ۱۸۹) به عبارت دیگر، حمایت بشیر از قریش که باعث شکست کل انصار و دست یافتن دشمن آنان یعنی قریش به قدرت پس از پیامبر (ص) تنها در یک صورت قابل درک و توجیه خواهد بود و آن ارتباطات مخفی قریش با شخصیت‌های انصار و شرکت دادن آنان به قدرت پس از پیروزی است. البته بشیر به آنچه از این مناسبات می‌خواست رسید و فرزندش نعمان جزء معدود افراد انصاری است که در بدنه دولت اموی به قدرت دست پیدا کرد. (بالادری، ۱۴۱۷ق: ۵، ۱۴)

قریش در بهره‌گیری از ظرفیت‌های دیگر گروه‌ها سابقه زیادی داشت. تلاش برای همکاری بزرگان بنی‌هاشم همچون ابولهب و عباس با گروه‌های دیگر در جریان مقابله با پیامبر (ص) و پیشنهاد‌های مختلف آنان برای پیوستن عباس به قریش پس از ماجرای سقیفه از موارد دیگر این رویکرد قریش است. (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا: ۱، ۲۲۰)

گفت و شنودهای سیاسی قریش

قریش پس از شکست احزاب و فتح مکه، سیاست‌های آتی‌شان را ترسیم کردند. البته هرچه به زمان رحلت پیامبر (ص) نزدیک‌تر می‌شدند، گویا نتایج جلسات گفتگوهای‌شان آشکارتر می‌شد. نکته‌ای که در این بخش باید یادآور شویم این است که ظاهراً در هیچ کتاب تاریخی گزارشی از این نشست و برخاست‌ها و اینکه محتوای این گفتگوها چه بوده است، نیامده است. اما با استفاده از شواهد و قرائنی که در ادامه خواهد آمد تا حدودی این ادعا تقویت می‌شود اگرچه به درجه قطعیت نمی‌رسد.

تعجیل انصار در برگزاری سقیفه

با توجه به نقل تاریخ، هنوز خبر رحلت پیامبر (ص) به گوش تمامی افراد و قبایل در مدینه نرسیده بود که اوس و خزرج با تشکیل جلسه‌ای اضطراری در سقیفه بنی‌ساعده، در پی تعیین جانشین مورد تأییدشان یعنی سعد بن عباده برآمدند. (مسعودی، بی‌تا: ۲۴۷) سؤالی که در اینجا به ذهن خطور می‌کند این است که دلیل این همه عجله برای برگزاری این جلسه چه بود. چرا انصار بدون توجه به رحلت پیامبر (ص) دست به چنین اقدامی زدند؟ آیا نمی‌توانستند همین جلسه را بعد از اتمام مراسم تدفین پیامبر (ص) برگزار کنند؟

به نظر می‌رسد انصار همانند اکثریت افرادی که در آن ایام حساس در مدینه حضور داشتند،

از وقوع اتفاقاتی بسیار خطرناک در آینده‌ای نزدیک باخبر بودند. دشمنی قریش با انصار سابقه دیرین داشت و آنان فقط چند صباخی آن هم به دلیل تلاش‌های پیامبر (ص) با قریش در صلح می‌زیستند. طبیعتاً هیچ‌گونه تضمینی برای ادامه روند صلح میان آنان وجود نداشت و انصار نسبت به این حقیقت کاملاً واقف بودند. قریش داغ از دست دادن بزرگانی همچون عتبۀ بن ربیعۀ، أمیۀ بن خلف، أبوجهل و ... را فراموش نمی‌کردند. با توجه به این سابقه دشمنی و اینکه مشکل اصلی انصار با خلافت دیگر قریشیان غیر از امام علی (ع) بود. (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا: ۶، ۳۳؛ ابن اثیر، ۱۴۲۴ق: ۲، ۱۸۹) از طرفی انصار که از این طرح‌ریزی‌های قریش آگاه بودند، می‌دانستند خلافت به امام علی (ع) نخواهد رسید؛ به همین دلیل قصد داشتند تا قریش را برابر عمل انجام‌شده قرار دهند. یعنی قریش، زمانی که از دفن پیامبر (ص) فارغ شدند، بیش از نیمی از جمعیت مدینه که انصار باشند، با سعد بن عبادۀ بیعت کرده باشند و توان هرگونه اقدام را حداقل در داخل مدینه از آنها گرفته باشند.

۵-۲- روایت جابر بن سمره

در منابع حدیثی اهل سنت مثل صحیحین و مسند احمد، حدیثی با اختلافاتی اندک در متن از جابر بن سمره نقل شده است که پیامبر (ص) در جمعی از اصحاب گفته بودند که این امت دوازده امیر خواهد داشت.

جابر گوید: «پیامبر (ص) برای ما در عرفات و بنا بر نقلی در سرزمین منا، خطبه‌ای خواند و فرمود: همیشه این امر (خلافت) نفوذناپذیر و غالب است تا اینکه دوازده نفر حاکم شوند»^۳.

جابر که در آن زمان در سنین کودکی به سر می‌برد گوید: «مردم در این هنگام سر و صدا کرده و هیاهو نمودند؛ از این رو نفهمیدم حضرت بعد از کلمه «کلهم» چه فرمود. از پدرم که نزدیکتر از من بود، پرسیدم: «چه فرمود؟» پدرم گفت: «همه آنان از قریش‌اند»^۴. (ابن حنبل، ۱۴۲۱ق: ۳۴، ۴۷۶ و برای اطلاع از روایات مشابه رک: بخاری، بی‌تا: ۹، ۷۲۹؛ مسلم، بی‌تا: ۱۲، ۲۰۲؛ ابن حجر عسقلانی، بی‌تا: ۱۳، ۲۱۱)

از این روایت و روایات دیگر که در منابع روایی شیعه نیز یافت می‌شود (صدوق، ۱۴۰۴ق: ۲، ۵۵-۵۳؛ طوسی، بی‌تا: ۸۸-۸۹)، چنین استفاده می‌شود که چون عده‌ای از مخالفین نمی‌خواستند خلافت به بنی‌هاشم برسد، زمانی که سخن پیامبر (ص) بدین جا رسید و فهمیدند که حضرت

^۳ لَنْ يَزَالَ هَذَا الْأَمْرَ عَزِيزاً ظَاهِراً حَتَّى يَمْلِكَ إِثْنِي عَشَرَ كَلْبُهُمْ

^۴ ثُمَّ لَعَطَ الْقَوْمُ وَ تَكَلَّمُوا فَلَمْ أَفْهَمْ قَوْلَهُ بَعْدَ كَلْبُهُمْ. فَقُلْتُ لِأَبِي: يَا أَبَتَاهُ! مَا بَعْدَ كَلْبُهُمْ؟ قَالَ: كَلْبُهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ

قصد دارد اوصیای بعد از خود را معرفی نماید، درصدد برآمدند تا به صورت یکپارچه و تعمدی، با سر و صدا و همه‌مه جلسه را به هم بزنند.

ایجاد تأخیر در اعزام سپاه اسامه

زمانی که این سپاه به دستور پیامبر (ص) تجهیز شد، تقریباً بسیاری نام‌آوران قریش از حضور در این سپاه سر باز زدند و در مدینه ماندند. سؤال اول این است که چرا پیامبر (ص) به امام علی (ع) دستور داد در مدینه بماند؟ سؤال دوم این است که چرا پیامبر (ص) پافشاری فراوانی بر حضور صحابه در سپاه اسامه و خروج آنان از مدینه داشت؟

گویا پیامبر (ص) نیز از وجود روابط خطرناک میان مسلمانان باخبر شده بود. تنها راهی که برای پیامبر (ص) باقی مانده بود این بود که با خروج بیشتر افراد قریش از مدینه، بخشی از انصار و گروهی از بنی‌هاشم که همگی تقریباً با خلافت امام علی (ع) مشکل کمتری داشتند، باقی می‌ماندند و قریش پس از بازگشت از جهاد، چاره‌ای جز گردن نهادن به حکومت امام علی (ع) نخواهد داشت. اگر توطئه‌ای در کار نبود، چه دلیلی می‌تواند اصرار پیامبر (ص) به اعزام سپاه، دستور به ماندن امام علی (ع) در کنار پیامبر (ص) و حتی شاید درخواست قلم و دوات را توجیه کند؟

نقل گزینشی تاریخ

اگر به کتب تاریخی کهن مراجعه‌ای داشته و نگاهی به وقایع تاریخ صدر اسلام بیفکنیم، به این نکته می‌رسیم که در عمده این کتب، از تاریخ آخرین حج پیامبر (ص) و در برخی حتی از تاریخ فتح مکه و عام‌الوفود تا رحلت پیامبر (ص) هیچ گزارش تاریخی ثبت و ضبط نشده است یا حداقل مطالب بسیار مختصری بیان شده است. به عبارت دیگر، عنوان مطلب بعد از حجة‌الوداع، «رحلت پیامبرم» یا «مرض موت‌النبی» است. حال اگر از تاریخ حجة‌الوداع که در ذی‌حجه سال ۱۰ هجری رخ داده است تا رحلت پیامبر (ص) که در صفر یا ربیع‌الاول سال ۱۱ هجری ثبت شده است محاسبه شود، چیزی بالغ بر هفتاد تا نود روز میان این دو واقعه فاصله است. چگونه است که این کتب تاریخی که با سیستم سال‌شمار یا روزشمار تنظیم شده‌اند، درباره این سه ماه سکوت کرده‌اند؟ تنها گزارش‌هایی کوتاه آن هم درباره اخبار جسته و گریخته قیام أسود عنسی و شاید اعزام افرادی همچون عمروعاص به عمان یافت می‌شود.

از طرفی نیز بعد از رحلت پیامبر (ص) جریان منع کتابت و نقل حدیث رخ داد. چندان بعید نیست این سیاست خلفا، نه برای حذف فضایل اهل بیت (ع) و نه چیز دیگر بوده؛ بلکه این سیاست سانسور می‌تواند مستقیماً با دسیسه‌ها و جلسات مخفیانه قریش در این ایام حساس مرتبط باشد. البته حضور بزرگان قریش در رأس قدرت پس از پیامبر (ص) و وجود انگیزه برای تطهیر قریش و تاریخ‌نگاری مبتنی بر خواست آنان نیز به صحت این ادعای ما کمک می‌کند. (برای اطلاع تفصیلی رک: مقاله «تاریخ و تاریخ‌نگاری» در دانش‌نامه جهان اسلام) حلقه مفقوده این ادعاها خروجی این سیاست بوده که تطهیر قریش و مهاجرین در حدیث معروف به عشره مبشره (ابن حنبل، ۱۴۲۱ق: ۳، ۲۰۹؛ ترمذی، ۱۳۹۵ق: ۵، ۶۴۷) را در پی داشته است. همچنین تخریب برخی شخصیت‌های مهم انصار همانند ثعلبه بن حاطب در نقل ماجرای عدم پرداخت زکات (واحدی، ۱۴۱۱ق: ۲۵۷-۲۵۸)، ابولبابه بن عبدالمنذر در ساختن مسجد ضرار (واقدی، ۱۴۰۴ق: ۳، ۱۰۴۷)، ثابت بن قیس بن شماس در فحاشی به مسلمانان در مسجدالنبی (ص) (طبرسی، ۱۴۲۷ق: ۹، ۲۲۴)، جد بن قیس در عدم مشارکت با مسلمانان در بیعت رضوان (واقدی، ۱۴۰۴ق: ۲، ۵۹۱) و چندین مطلب تردید برانگیز این‌چنینی از دیگر موارد درستی این ادعاست. در حقیقت بحث در آن است که اگر برای انتقال مطالب مربوط به ذم انصار چنین تلاش شده، چرا قریش به طور قابل توجهی مورد تطهیر قرار گرفته است؟

حضور به‌موقع در سقیفه بنی ساعده

بنا به گزارش تاریخ، دقیقاً زمانی که اجماع انصار برای بیعت با سعد بن عباده در حال حصول بود، نمایندگانی از قریش یعنی ابوبکر، عمر و ابو عبیده الجراح در این جلسه حاضر شده و به مناظره پیرامون خلافت پرداختند. انصار با استدلال‌های قریش قافیه را باخته و اتحادشان را از دست رفته دیدند. به یک‌باره همان افرادی که به دلیل مخالفت با قریش روی شرکت در این گردهمایی تأکید داشتند، از در بیعت با ابوبکر درآمدند و در این امر تعجیل به خرج دادند. طبعاً حضور قریش در این جلسه می‌توانست تضمینی برای قدرت‌گیری آنان باشد و بدون آن دستیابی‌شان به این مهم دشوار می‌شد. نکته مهم اما آن است که به دو دلیل نتیجه سقیفه مطابق خواسته همه قریشیان نبود.

دلیل اول

شاید اساسی‌ترین دلیل بر این مدعا عبارات عمر بن خطاب باشد که بارها بر فراز منبر از آن

سخن می‌گفت. عمر جریان بیعت با ابوبکر را به «فلته» تعبیر می‌کند و می‌افزاید: «كَانَتْ بَيْعَهُ النَّاسُ لِأَبِي بَكْرٍ فَلْتَهُ مِنْ فَلْتَاتِ الْجَاهِلِيَّةِ وَقَى اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ شَرَّهَا فَمَنْ عَادَ إِلَيْهِ فَاقْتُلُوهُ».
(ابن حجر هیثمی، ۱۴۱۷ق: ۱، ۹۲؛ احمدی میانجی، ۱۴۳۱ق: ۳، ۹۹)

در تحلیل عمر از این وقایع، انتخاب ابوبکر مسئله‌ای نبود که مدت‌ها پیش به تصویب قاطبه قریش رسیده باشد، بلکه در آن لحظه باید یک نماینده معین می‌شد؛ زیرا فوت وقت به هر دلیلی به انصار فرصت کافی برای انتخاب جانشین می‌داد و این به زیان قریش بود. در میان آن سه تن شاید ابوبکر می‌توانست کاندیدای بهتری باشد. اگر قریش در سقیفه کمی درنگ می‌کرد تا مسئله را به مشورت سایر قریشیان غایب در جلسه برسانند و یا حتی در صورت انتخاب شخص دیگری غیر از ابوبکر، امکان دستیابی به قدرت تقریباً نزدیک به صفر می‌شد.

دلیل دوم

پس از اتمام جلسه و انتشار اخبار مبنی بر انتخاب ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر، ابوسفیان که هنوز هم یکی از ارکان مهم قریش محسوب می‌شد، با این تصمیم به مخالفت برخاست و در این امر هاشمیان نظیر امام علی (ع) و عباس را به یاری طلبید. (ابن بکر، ۱۴۱۶ق: ۵۷۷-۵۷۸) اگر حضور در سقیفه و انتخاب ابوبکر مورد تأیید عموم قریشیان بود، هیچ دلیلی نمی‌توانست این اقدام فتنه‌انگیز ابوسفیان و یا مخالفت ابتدایی افرادی مانند سعد بن ابی‌وقاص، زبیر بن عوام، طلحه و دیگران (امینی، ۱۴۱۴ق: ۷، ۱۱۱) را توجیه کند. در اینکه آیا قریش در نشست و برخاست‌های خود (در صورت وقوع) روی شخص خاصی اتفاق نظر داشت یا خیر، و اگر بلی آن شخص که بود، ابهام وجود دارد. اما در همین اندازه می‌توان به گمان قوی‌تر سخن گفت که انتخاب ابوبکر به دلایل مختلف از جمله قبیله کم‌نام و نشان وی انتخاب نهایی قریش نبود. باید افزود که نارضایتی‌های ابوسفیان کاملاً مقطعی بود و پس از دیدار با نمایندگان قدرت جدید و بهره‌مندی فرزندان هم‌چون یزید و معاویه از دستگاه حکومتی ابوبکر و عمر، دیگر کمتر اعتراض کرد و حتی حضور در جنگ‌ها زیر پرچم این دو خلیفه را نیز تجربه کرد.

استفاده از قبیله اُسلم

پایه‌های حکومت ابوبکر حتی پس از سقیفه کماکان متزلزل بود. قریشیان باید هر چه زودتر عموم مردم مدینه را با خود همراه می‌ساختند. حضور قبیله اُسلم که همواره برای تهیه مایحتاج خود از اطراف و اکناف مدینه به داخل شهر می‌آمدند و این‌بار حضورشان مصادف با انتخاب

ابوبکر به عنوان خلیفه پیامبر (ص) شده بود، قریش را برای کسب مشروعیت و دریافت آرای عامه مردم یاری کرد. اگرچه نمی‌توان موافقت مردم با تصمیم سقیفه را به چنین دلیلی به تنهایی پیوند زد، اما همین اتفاق گره بزرگی از کار قریش در آن زمان برداشت؛ به گونه‌ای که عمر بن خطاب این اتفاق را بدین صورت توصیف کرد: زمانی که قبیله اسلم را دیدم، یقین پیدا کردم که پیروزی ما قطعی است.^۵ (طبری، بی‌تا: ۳، ۲۲۲)

مردم مدینه با دیدن انبوهی از طرفداران ابوبکر شامل مردم قبیله اسلم، برای همراه شدن با این سیل جمعیت مجاب شده و با رضایت به ابوبکر دست بیعت دادند. برای اثبات نقش پررنگ قبیله اسلم در پیروزی ابوبکر می‌توان به متن کتاب *الإمامة و السياسة* ابن قتیبه دینوری رجوع کرد. این نویسنده بعد از نقل ماجرای سقیفه بلافاصله به گروه‌هایی که به تعبیر امروزی بست‌نشینی کرده و به تحصن پرداخته بودند، اشاراتی دارد. این گروه‌ها به رهبری امیرالمومنین (ع)، عثمان بن عفان، سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمان بن عوف به این اعتراضات دست زده بودند. عبارت ابن قتیبه بدین شرح است: «إِنَّ بَنِي هَاشِمٍ اجْتَمَعَتْ عِنْدَ بَيْعَةِ الْأَنْصَارِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». بنی‌هاشم شامل زبیر بن عوام زمانی که بیعت انصار واقع شد، نزد امام علی (ع) جمع شدند. «وَجَمَعَتْ بَنُو أُمَيَّةِ عَلِيِّ عَثْمَانَ» بنی‌امیه نیز در گرد عثمان بودند. «وَجَمَعَتْ بَنُو زُهْرَةَ إِلَى سَعْدِ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ» بنی‌زهره بر گرد سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمان بن عوف جمع شده بودند. عطف بنی‌امیه و بنی‌زهره به بنی‌هاشم هدف و خواسته واحد این سه گروه را می‌رساند و آن اعتراض به تصمیم جمعی از مسلمانان در انتخاب ابوبکر به جانشینی پیامبر (ص) است. البته این اعتراض‌ها بیشتر نسبت به انتخاب شخص خلیفه بود؛ نه اصل واقعه سقیفه. در ادامه ابن قتیبه بنی‌هاشم را از دو گروه دیگر جدا می‌کند و می‌نویسد: «قَالَ لَهُمْ عُمَرُ: مَا لِي أَرَاكُمْ مُجْتَمِعِينَ حَلَقًا شَتَّى قَوْمًا فَبَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ. فَقَدْ بَايَعْتَهُ وَ بَايَعَهُ الْأَنْصَارُ. فَقَامَ عَثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ بَنِي أُمَيَّةِ فَبَايَعُوهُ وَ قَامَ سَعْدُ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ مَنْ مَعَهُمَا مِنْ بَنِي زُهْرَةَ فَبَايَعُوا وَ أَمَّا عَلِيُّ وَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ مَنْ مَعَهُمَا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَانصَرَفُوا مِنْ رِحَالِهِمْ...» (دینوری، ۱۴۱۰ق: ۱، ۲۸)

به نقل دینوری زمانی که این سه گروه مخالف دیدند انصار - که جمعیت جمعیت زیادی از مدینه بودند- با ابوبکر بیعت کردند، از میان آنان دو گروه (بنی‌امیه و بنی‌زهره) تسلیم بیعت با

^۵ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَأَيْتُ أُسْلَمَ، فَأَيَقَنْتُ بِالنَّصْرِ

ابوبکر شدند. تأکید عمر بر بیعت خودش و جمیع انصار با ابوبکر نیز می‌تواند به همین منظور بوده باشد. نکته آنکه یکی از علل مهم بیعت انصار، تلاش همه‌جانبه قبیله اُسلم برای بیعت‌گیری از آنان بود. با بیعت انصار که حاصل تبلیغات همه‌جانبه اُسلمیان بود، گویی مخالفین در موضع ضعف قرار گرفته و تابع تصمیم عموم مردم شدند. بدین ترتیب قبیله اُسلم با حضور در مدینه نقش گسترده‌ای بر پیروزی قریش ایفا کرد.

سیاست‌ورزی برابر رقبای قدرتمند

با توجه به اینکه حتی پس از بیعت امثال سعد، عثمان و عبدالرحمن بن عوف هنوز هم فتنه همچون آتش زیر خاکستر جریان خلافت را تهدید می‌کرد و از طرفی امام علی (ع) نیز به مقاومت ادامه می‌داد، قریش باید یک گام اساسی برای رسیدن به هدف مورد نظرش برمی‌داشت. شاید بتوان این بخش را فقط به قریش مهاجر نه کلیه قریشیان نسبت داد. اما موافقت دیگر قریشیان با این تصمیم‌ها را می‌توان جهتی برای همکاری کلیه قریشیان دانست. همین عملکرد در دور شدن بنی‌هاشم از خلافت نقش زیادی ایفا کرد.

به نظر می‌رسد تحلیل قریش بر این اساس بود که ملاقات ابوسفیان با امام علی (ع) پس از سقیفه، اتحاد بنی‌هاشم و بنی‌امیه برابر قریش و ایجاد فتنه‌ای گسترده را در پی داشته باشد. زیرا اولاً نبرد این گروه‌ها تقریباً چیزی شبیه نبردهای پیش از اسلام بود. اتحاد فرزندان عبد مناف برابر سایر قریش می‌توانست ده‌ها برابر سخت‌تر و ناگوارتر از نبرد حلف المطیبین و حلف الأحلاف باشد. ثانیاً اتحاد همین دو گروه یعنی بنی‌هاشم و بنی‌امیه جبهه فوق‌العاده بزرگی را ترتیب می‌داد که توان برابری با اتحاد سایر قریش و انصار را از هر نظر داشتند. ثالثاً، نتیجه این نبرد هر چه قرار بود باشد، ضعف روزافزون جبهه مسلمین را همراه داشت. در همین ایام حساس نیز وجود تهدیدات بیرونی نظیر جبهه دشمنان روم، سپاه پیامبران خودخوانده، افرادی که از پرداخت زکات صرف نظر کردند و موارد دیگر نیز مزید بر علت شده بود که البته خلیفه اول با کلیه این خطرات تمهیداتی را اندیشید. (یعقوبی، بی‌تا: ۱۲۸-۱۳۳)

بنابراین قریش حاکم بر مدینه تصمیم گرفتند تا رقبای اصلی و قدرتمند خود را با حربه‌های متفاوت از میان بردارند. آنان این را می‌دانستند که ابوسفیان شخصیتی کاملاً متفاوت نسبت به امام علی (ع) دارد. ابوسفیان برخلاف امام علی (ع) با تمام اختلافاتی که با قریش حاکم داشت، ولی اهل معامله و زد و بند بود. به همین دلیل، سعی کردند ضمن برقراری مناسبات با ابوسفیان،

با استفاده از ابزار قدرت، از امام علی (ع) نیز بیعت بگیرند و با این بیعت ولو نمایشی از خطرات احتمالی جلوگیری نمایند.

در جریان بیعت گرفتن از امام علی (ع)، فاطمه زهرا خطاب به عمر فرمود: «یا بن الخطاب، اُتْرَاکَ مُحَرِّقًا عَلٰی بَابِی»؛ «می‌بینم که می‌خواهی درب خانه مرا آتش بزنی!» عمر در جواب می‌گوید: «ذَلِکَ اَقْوٰی فِیْمَا جَاءَ بِهٖ اَبُوکَ!»؛ «این (عمل من) برای آنچه پدرت به خاطرش آمده بود بهتر است!» (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۱، ۵۸۶) عمر آتش زدن خانه فاطمه زهرا را عملی درست می‌داند؛ چون به تعبیر او اگر خانه آتش نگیرد و اگر از امام علی (ع) بیعت گرفته نشود، اتفاقی ناگوار به وقوع می‌پیوست و آن آماده شدن مسلمین برای نبرد جانانه و تمام‌عیار بود. عمر که قاصد خلیفه بود و دستورات قریش را انجام می‌داد، با این عمل قصد خاموش کردن فتنه مزبور را داشت.

در جای دیگر، منابع تاریخی ضمن نقل ملاقات و مذاکره ابوسفیان با امام علی (ع)، زوایای پنهان این فتنه احتمالی را آشکارتر می‌سازد. در این ملاقات ابتدا ابوسفیان گفت: «إِنِّی لَا أَرٰی أَمْرًا لَا یَسْکُنُهُ إِلَّا الدَّمُ»؛ «من چیزی را می‌بینم که جز خون آن را فرو نمی‌نشانند». (همان، ۵، ۱۲) وی در ملاقات با امام نیز از ادبیات جنگی استفاده می‌کند و می‌گوید: «لَأَنْتَ أَحَقُّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَیْرِکَ وَ أَنَا أُوْدِکَ عَلٰی مَنْ خَالَفَکَ وَ لَئِنْ شِئْتَ لِأَمْلِئَنَّ الْمَدِیْنَةَ خِیْلًا وَ رَجُلًا عَلٰی اِبْنِ أَبِي قُحَافَةَ»؛ «... اگر بخواهی مدینه را از سپاه علیه فرزند ابوقحافه مملو خواهم کرد». (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق: ۲، ۵۵۹) گویا امیرالمومنین (ع) نسبت به این فتنه از هر شخص دیگری آگاه‌تر بود که در پاسخ فرمود: «یا أبا سفیان، طَالَمَا عَادِیْتَ الْاِسْلَامَ وَ اَهْلَهُ فَلَمْ تَضُرْهُ بِذَلِکَ شَیْئًا»؛ «مدت‌های دراز با اسلام و مسلمانان دشمنی کردی و ضرر نرساندی». (طبری، بی‌تا: ۳، ۲۰۹)

قریش نهایتاً توانست ضمن به کارگیری قدرت شمشیر برای محروم کردن امام علی (ع) از خلافت، به واسطه مذاکره و معامله با ابوسفیان نیز به فتنه‌ای که وی می‌توانست ایجاد کند پایان داد. از آنجایی که این مذاکرات نهایتاً با موافقت ابوسفیان که یکی از بزرگان طلقا بود همراه شد، این عملکرد را می‌توان به تصمیم جمعی قریش مرتبط دانست. به عبارتی دیگر، اگر مطالب فوق تصمیم شخصی خلیفه اول و یا خلیفه دوم بوده باشد، مخالفت‌های ابوسفیان نیز ادامه می‌یافت؛ نه اینکه با قریش مهاجر همسو گردد. بدین ترتیب بود که هم خود ابوسفیان و هم فرزندانش در ادامه دوران خلافت خلفا از داشتن مقام‌های سیاسی - نظامی بهره‌مند بودند.

نتیجه‌گیری

برآیند این تحقیق آن است که قریش پس از بعثت اسلام فارغ از نام و نشان تیره‌ها به دو گروه بزرگ تقسیم شد. گروه اول به قریش مهاجر شهرت یافت که در بسیاری وقایع مهم تاریخ اسلام در کنار پیامبر (ص) و یار و یاور وی بود. گروه دیگری از قریش که از آنان با نام قریش طلیق در منابع یاد می‌شود، در جریان فتح مکه توسط سپاه مسلمانان در سال هشتم هجری به جرگه مسلمانان پیوست و زمینه پیروزی‌های دیگر مسلمانان در سال‌های بعد را فراهم آورد. این دو گروه پس از جریان فتح مکه، به دنبال رقابت دیرینه‌ای که با بنی‌هاشم (یکی از تیره‌های بزرگ قریش) داشتند، دست به دست هم داده تا تداوم چرخش قدرت در این خاندان را قطع نمایند. به همین دلیل دست به اقدامات مختلفی زدند و سیاست‌های فراوانی را آزمایش کردند. قسمتی از این فعالیت‌ها باید به واسطه قریش مهاجر انجام می‌شد که شامل تلاش برای رخنه در صفوف رقبای حضور به‌موقع در سقیفه، استفاده از قبیله اُسلم و حذف رقبای اصلی بود. در کنار آن باید قریش طلیق نیز امور مختلفی همچون تظاهر به همراهی با پیامبر (ص) و تلاش برای فراموشی چهره پیش از اسلام را پیش می‌برد. در این میان باید به امور دیگری نیز اشاره کرد که البته منشأ آن چندان هویدا نیست و آنها عبارتند از: اتحاد بین مهاجر و طلیق و برگزاری جلسات مخفیانه. به هر حال پیامد این امور همان چیزی بود که قریش سال‌ها دنبال آن بود و آن حذف بنی‌هاشم از قدرت. البته این بار قدرت در پوشش خلافت اسلامی و در گستره عظیم‌تر معنا پیدا می‌کرد که این برای قریش خوشایندتر و دارای اهمیت بیشتر به نظر می‌رسید.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
نهج البلاغه
۱. ابن ابی الحدید، عزالدین (بی تا). شرح نهج البلاغه، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
 ۲. ابن اثیر، عزالدین (۱۴۳۳ق). اسدالغایه فی معرف الصحابه، بیروت، دار ابن حزم.
 ۳. _____ (۱۴۲۴ق). الكامل فی التاریخ، بیروت، نشر کتب السنه و الجماعه.
 ۴. ابن اعثم، احمد (۱۴۱۱ق). الفتوح، بیروت، دارالأضواء.
 ۵. ابن بکار، زبیر (۱۴۱۶ق). أخبار الموقیات، قم، نشر منشورات الشریف الرضی.
 ۶. ابن حبیب بغدادی، محمد (بی تا). المحبر، بیروت، دارالآفاق الجدیدة.
 ۷. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین (۱۴۱۵ق). الإصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
 ۸. _____ (بی تا). فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت، دارالمعرفه.
 ۹. ابن حجر هیثمی، احمد (۱۴۱۷ق). الصواعق المحرقه علی أهل الرفض و الضلال و الزندقه، بیروت، مؤسسه الرساله.
 ۱۰. ابن حزم، علی بن احمد (بی تا). جمهره أنساب العرب، بیروت، دارالکتب العلمیه.
 ۱۱. ابن حنبل، احمد (۱۴۲۱ق). مسند أحمد، بیروت، مؤسسه الرساله.
 ۱۲. ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۴۰۸ق). تاریخ ابن خلدون، بیروت، دارالفکر.
 ۱۳. ابن سعد، ابو عبدالله محمد (۱۴۲۱ق). الطبقات الكبير، قاهره، مکتبه الخانجی.
 ۱۴. ابن هشام، عبدالملک (۱۴۱۰ق). السیره النبویه، بیروت، دارالکتب العربی.
 ۱۵. احتشامی نیا، محسن؛ علی مرادی، طاهره (۱۳۹۶). نقد و بررسی روایات اسباب نزول آیات آغازین سوره معارج، سفینه، شماره ۵۷.
 ۱۶. احمدی میانجی، علی (۱۴۳۱ق). مواقف الشیعہ، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
 ۱۷. امام، سید جلال (۱۳۸۶ش). بررسی تعداد جمعیت حاضر در غدیر، تاریخ اسلام در آینه پژوهش، شماره ۴.
 ۱۸. امینی، عبدالحسین (۱۴۱۴ق). الغدیر فی الكتاب و السنه و الأدب، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
 ۱۹. بخاری، محمد بن اسماعیل (بی تا). صحیح البخاری، بیروت، دارالقلم.
 ۲۰. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق). انساب الأشراف، بیروت، دارالفکر.
 ۲۱. ترمذی، محمد بن عیسی (۱۳۹۵ق). سنن الترمذی، قاهره، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبي.
 ۲۲. جمعی از نویسندگان (۱۳۹۳). تاریخ، دانش نامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
 ۲۳. خطیب بغدادی، احمد بن علی (بی تا). تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه.
 ۲۴. دینوری، ابن قتیبه (۱۴۱۰ق). الامامه و السیاسه المعروف بتاريخ الخلفاء، بیروت، دارالأضواء للطباعه و النشر و التوزیع.
 ۲۵. ذهبی، شمس الدین (۲۰۰۴م). سیر أعلام النبلاء، بیروت، بیت الأفكار الدولیه.
 ۲۶. الرازی، فخرالدین (۱۴۲۰ق). التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب)، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۲۷. سلیم، محمد نبی؛ وزیری، سید عباس (۱۳۹۳). از غدیر تا سقیفه نگاهی به مسئله جانشینی در واپسین ایام زندگانی پیامبر (ص) با تکیه بر آثار طبری و یعقوبی، فقه و تاریخ تمدن، شماره ۳۹.
۲۸. سمعانی، عبدالکریم (۱۳۸۲ق). الأنساب، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیة.
۲۹. صدوق، ابن بابویه (۱۴۰۴ق). عیون أخبار الرضا، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۳۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۳۱. طبری، محمد بن جریر (بی تا). تاریخ الأمم و الملوک، بیروت، دارالتراث العربی.
۳۲. طوسی، محمد بن حسن (بی تا). الغیبة، تهران، مکتبه النینوی الحدیثه.
۳۳. عباسی، علی اکبر (۱۳۹۱). نقش قبیله قریش در دور کردن حضرت علی (ع) از خلافت اسلامی، پژوهش نامه علوی، شماره ۲.
۳۴. عبدالکریم، خلیل (۱۹۹۷م). قریش من القبيلة إلى الدولة المركزية، بیروت، مؤسسه الانتشار العربی.
۳۵. قاضی خانی، حسین (۱۳۹۶). جریان های فکری سیاسی مسلمانان در سال های پایانی عصر رسول خدا (ص) با تأکید بر مسئله جانشینی، سخن تاریخ، شماره ۲۵.
۳۶. قنوت، عبدالرحیم (۱۳۸۹). نزاع رهبری در جاهلیت و اسلام، مشهد، نشر صالح.
۳۷. مرتضی عاملی، سید جعفر (۱۴۲۸ق). الصحیح من سیره النبی الأعظم، قم، دارالحدیث للطباعة و النشر.
۳۸. مسعودی، علی بن حسین (بی تا). التنبیه و الإشراف، قاهره، دارالصاوی.
۳۹. مسلم، ابن حجاج قشیری (بی تا). صحیح مسلم بشرح الإمام النووی، بیروت، دارالفکر.
۴۰. مقریزی، احمد (بی تا). إمتاع الأسماع بما للنبی من الأحوال و الحفدة و المتاع، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۴۱. _____ (۱۳۷۰). النزاع و التخاصم فی مابین بنی امیه و بنی هاشم، با تحقیق حسین مونس، قم، نشر شریف الرضی.
۴۲. منتظری مقدم، حامد (۱۳۸۲ش). بررسی پیمان های عصر جاهلی همراه با رویکرد به حلف المطیبین و احلاف، ایلاف و حلف الفضول، تاریخ اسلام در آینه پژوهش، پیش شماره ۴.
۴۳. مونس، حسین (۱۴۰۸ق). تاریخ قریش، جده، دارالسعودیة للنشر و التوزیع.
۴۴. واحدی، علی بن احمد (۱۴۱۱ق). أسباب نزول القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۴۵. واقدی، محمد بن عمر (۱۴۰۴ق). المغازی، بیروت، نشر عالم الکتب.
۴۶. یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب (بی تا). تاریخ الیعقوبی، بیروت، دارصادر.